

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و دوم





خانم لیلا



خلاصه شرح غزل ۱۴۵ دیوان شمس موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور

ای وصال یک زمان بوده، فراق سالها
ای به زودی بار کرده بر شتر احوالها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-احمال: جمع حمل به معنی بار

ای وصال یک زمان بوده، فراق سالها:
ای خداوندی که وصال یک لحظه اما دوری ات سالها به طول انجامیده است.

ای به زودی بار کرده بر شتر اَحمال‌ها:
ای خداوندی که خیلی زود بارت را بر شترت بستی، رفتی و از ما دور شدی. خداوندا، ملاقات ما در روز الست
یک لحظه بوده و دیگر بعد از آن ما از تو دور بوده‌ایم و بعد تکامل ما مرحله به مرحله از جماد به نبات، از نبات به
حیوان و از حیوان به انسان صورت گرفته؛ حتی در ذهن هم که قرار است ما به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم،
وقتی وصال تو با فضاگشایی ما یک لحظه دست می‌دهد، ذهن ما را جذب می‌کند، فوراً یک چیزی از ذهنمان به
مرکزمان می‌آید، ما را از فضای وصل و یکتایی بیرون می‌اندازد و به فراق می‌افتیم.

نکته:

وقتی با فضاگشایی به زندگی وصل می‌شویم شرایط وصل را رعایت نمی‌کنیم. یعنی به آن حالتی نمی‌رویم که تماماً خداوند باشد، گفتار و کردار ما را او تعیین کند، خرد زندگی با فضای گشوده‌شده به فکر و عملمان بریزد و این حالت ممتد و پیوسته باشد. مشکل کار این است که ما هشیاران به خداوند وصل می‌شویم و دوباره قطع می‌شویم، برای این که فوراً این حالت وصل را قضاوت کرده و می‌خواهیم با ذهن آن را حفظ و یا کامل‌تر کنیم.

شب شد و درچین ز هجران رخ چون آفتاب
 درفتاده در شب تاریک بس زلزالها
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-درچیدن: هرس کردن، در اینجا قطع کردن و پایان دادن
 -زلزال: زلزله

شب شد و درچین ز هجران رخ چون آفتاب: خداوندا، وقتی به فراق تو افتادم، شب شد و دیگر درست نتوانستم
 بینم. هر کاری که می‌کنم به خودم آسیب می‌زنم، هر فکری با من ذهنی می‌کنم اشتباه از آب درمی‌آید و
 نمی‌توانم زندگی کنم. تو بیا از مرکز من طلوع کن و این هجران و دوری مرا از رخ چون آفتاب کوتاه کن.
 درفتاده در شب تاریک بس زلزالها: در این شب تاریک، ذهن مثل یک شهر زلزله‌خیز است. تمام آن چیزهایی
 که در مرکز ما هستند آفل‌اند و روزی فرومی‌ریزند. بنابراین طبق قانون قضا و کن‌فکان خداوند دائماً زلزله
 می‌شود، قسمتی از آن چیزهای آفل فرومی‌ریزد و قسمتی از «من» ما زیر آوار آن می‌ماند.

نکته ۱:

این شناسایی بزرگی است که ذهن یک سرزمین زلزله خیز است. اگر در جایی احتمال وقوع زلزله زیاد است و خطر مرگ وجود دارد، بهتر است انسان آن جا را ترک کند و جایی برود که زلزله خیز نباشد. در مورد ما آن تنها جایی که زلزله نمی شود فضای یکتایی است و باید آنجا برویم.

نکته ۲:

فروریختن رابطه با همسر، از دست دادن مقام، پول، خانه و هر بلای دیگری که سر انسان می آید، یک معنی دارد و آن این است که ای انسان، تو همانیده هستی، قیامت شده و تا وقت آن نگذشته باید به خداوند زنده شوی.

چون همی رفتی به سکتۀ حیرتی، حیران بدم
چشم باز و من خموش و می شد آن اقبال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-سکته: سکوت و خاموشی

«اقبال‌ها» یا نیک‌بختی یعنی آن خاصیتی که فکر و عمل ما سبب یک اتفاق نیک در بیرون می‌شود. زندگی به زیبایی و به نیکی جلوی ما گشوده می‌شود و برای این کار باید مرکز عدم باشد و خرد زندگی به فکر و عمل ما بریزد؛ به عبارت دیگر اگر همه افکار و اعمال ما را هشیاری جسمی انجام دهد، شانس و اقبالی در آن نیست. تمامشان به درد و پوچی منجر خواهند شد.

چون همی رفتی به سکتۀ حیرتی، حیران بدم:
[این بیت جریان همانش را نشان می‌دهد.] خداوندا، در ابتدای زندگی و دوران کودکی ام روزبه‌روز فرم‌های
فکری بیشتری می‌آمد و من با آن‌ها همانیده می‌شدم. قبل از آن با عدم می‌دیدیم، با دید تو. یکی یکی که این
همانیدگی‌ها به مرکز آمدند، با تقلید از جامعه یا پدر و مادرم درحالی که مرا به‌صورت زندگی نمی‌دیدند، مرتب
از تو جدا می‌شدم. من به یک سکوت، بی‌حرکتی، گسستگی و حیرانی دچار شدم.

چشم باز و من خموش و می‌شد آن اقبال‌ها:
چشمم باز بود، می‌دیدم، اما خاموش بودم و می‌دیدم که هرچه بیشتر از تو جدا می‌شوم، بخت و اقبال هم از
زندگی من می‌رود.

ورنه سکتۀ بخت بودی مر مرا، خود آن زمان
 چهره خون آلود کردی، بردردیدی شال‌ها
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-شال: نوعی پارچهٔ پشمی که صوفیان پوشند، پارچه‌ای که در کشمیر بافند.

«شال» همان چیزی است که به کمر یا سر می‌بندند. به نظر می‌رسد در این جا مجازاً به باورهای همانیده که در سر ماست اشاره دارد. ورنه سکتۀ بخت بودی مر مرا، خود آن زمان: وقتی چیزهای آفل به مرکز آمدند، آن موقع که داشتیم همانیده می‌شدم و تو می‌رفتی، نتوانستم چیزی بگویم. اکنون هم وقتی به وصال تو می‌رسم و زود می‌روی، باز هم چیزی نمی‌توانم بگویم. اگر گسستگی بخت در من اتفاق نیفتاده بود...

چهره خون‌آلود کردی، بردریدی شال‌ها:
همان زمان که داشتیم همانیده می‌شدم و خوشبختی از من رخت برمی‌بست، زیر بار درد هشیارانہ می‌رفتیم،
نمی‌گذاشتیم این اتفاق بیفتد و عمل واهمانش را آگاهانه انجام می‌دادم. باورها و الگوهای فکری را که با آنها
همانیده شده بودم، از هم می‌دریدم. زیرا در من تبدیل به خرافات شده بودند و سبب می‌شدند که تو به صورت
بخت و اقبال از زندگی من بروی.

نکته:

خوشبختی لحظه‌ای است که مرکزمان عدم است. زیرا خرد زندگی به فکر و عمل ما می‌افتد و اتفاق خوبی در
بیرون به وجود می‌آورد. حالمان خوب است و شادی بی‌سبب داریم برای این که به او وصل هستیم. ولی اگر
مرکزمان جسم باشد خواهیم دید حال ما حال من ذهنی بوده و قابل کنترل و تحت اداره ما نیست.

بر سر ره، جان و صد جان در شفاعت پیش تو
در زمان، قربان بکردی خود چه باشد مالها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

بر سر ره، جان و صد جان در شفاعت پیش تو: در راه رسیدن به تو جان من ذهنی و صد جان ذهنی دیگر را برای
تو فدا می کردم تا همان چیزی که بین من و تو مانع بود تبدیل به واسطه شود.

در زمان قربان بکردی خود چه باشد مالها: همان لحظه جانم را قربان می کردم. این همه همانیدگی در برابر جان
من چه ارزشی دارند.

نکته:

دو نوع «جان» وجود دارد؛ یکی جان خداگونه ماست و دیگری جان فعلی ما که براساس همانیدگی‌ها بوده و طمع کار است. جان ذهنی دچار درد می‌شود، از چیزی خوشش می‌آید، از چیزی متنفر می‌شود، خودش را با دیگران مقایسه می‌کند و برتر درمی‌آید، بزرگ‌تر می‌شود و «حال» دارد. وقتی که پولش زیاد شود حالش خوب می‌شود، به محض این که پولش کم می‌شود زجر می‌کشد. با چیزی یا کسی که همانیده می‌شود و آن همانیدگی گم می‌شود یا از دست می‌رود، این جان ذهنی ما بشدت به درد می‌افتد. اما جان خداگونه ما به درد نمی‌افتد. برای آن داشتن و یا نداشتن چیزی اهمیت ندارد، از جنس «احد» و از جنس «صمد» است، یعنی جان اصلی ما یکتا، بی‌نظیر و بی‌نیاز است.

تا بگشتی در شب تاریک ز آتش ناله‌ها
تا چو احوال قیامت دیده شد احوال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-أحوال: جمعِ هول به معنی بیم و ترس

تا بگشتی در شب تاریک ز آتش ناله‌ها:
آن قدر به ماندن در شب تاریک ذهن ادامه دادیم که سرانجام از آتش درد ناله‌هایمان بلند شد.

تا چو احوال قیامت دیده شد احوال‌ها:
سرانجام از آن حال و احوال و اوضاعی که در قیامت برپا شد، ترس‌ها بالا آمد. ترس ما در من ذهنی نشانه قیامت است.

تا بدیدی دل عذابی گونه‌گونه در فراق
سنگ خون گرید، اگر زان بشنود احوال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

تا بدیدی دل عذابی گونه‌گونه در فراق:
کار به آن جا رسید که دل من، عذاب‌های گوناگونی در جهات و جنبه‌های مختلف زندگی تجربه کرد. هرکاری در رابطه با همسر و فرزند، رابطه با مردم، با خودم، شغلم و جسمم انجام دادم، در فراق تو دچار عذاب شدم.

سنگ خون گرید، اگر زان بشنود احوال‌ها:
هیچ باشنده‌ای چنین کارهای مخربی نمی‌کند که ما انسان‌ها در حق خودمان و در حق یکدیگر می‌کنیم.
به خودمان لطمه می‌زنیم و جسممان را خراب و مریض می‌کنیم. به‌طوری که سنگ، حیوان، درخت و هر باشنده دیگری در این جهان اگر این احوال ما را بشنود به حالمان خون می‌گرید.

نکته:

ما بر سرِ باورهای سطحی هزاران سال است که همدیگر را می‌کشیم. سنگ‌ها، کوه‌ها، درختان، حیوانات به ما چه می‌گویند؟ ما را تحقیر می‌کنند، می‌گویند ما مثل شما نیستیم، شما چگونه اشرف مخلوقات هستید که با این شیوه عمل می‌کنید؟

قَدِّها چون تیر بوده، گشته در هجران کمان
اشک خون آلود گشت و جمله دل‌ها دال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-دال گشتن دل‌ها: کنایه از پژمردگی دل‌ها، چون حرف «دال» خمیده کمر است.

قَدِّها چون تیر بوده، گشته در هجران کمان:
هر انسانی که وارد این جهان شده قدش مانند تیر خدنگ و صاف بوده، یعنی از جنس خداوند ساکن، ثابت و استوار بوده است. اما در فراق و دوری از خداوند و جنس اصلی خود قد انسان زیر بار درد و همانیدگی و فشارهای روحی مانند کمان خمیده شد.

اشک خون آلود گشت و جمله دل‌ها دال‌ها:
انسان‌ها خون گریستند و دل‌هایشان پژمرده شد.

چون درستی و تمامی شاه تبریزی بدید
در صف نقصان نشسته‌ست از حیا مثقال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-مثقال: واحد وزن، کنایه از ناچیزی و بی‌مقداری

«شاه تبریزی» یعنی جلوه خداوند در مرکز ما و وصال کامل. وقتی زندگی از درون ما طلوع خود را آغاز می‌کند، شاه شمس تبریزی است.

«تبریز» منظور فضای یکتایی و کائنات است.
«مثقال» نماد همانیدگی‌ها و انسان‌های همانیده است.

چون درستی و تمامی شاه تبریزی بدید:
دل من همین که به درستی و تمامی، جلوه زندگی را در خود دید و فضا در مرکز به اندازه کافی باز شد...

در صف نقصان نشسته‌ست از حیا مثقال‌ها:
آن چیزهایی که قبلاً مرا منحرف می‌کردند، من‌های ذهنی بیرون و همانیدگی‌های خودم، اکنون از شرم و خجالت در صف کمبود نشسته‌اند. همه من‌های ذهنی که مرا هدایت می‌کردند و به من تلقین می‌کردند که ذهنم را به مرکزم بیاورم، رفتند و در صف نقص و کاستی و ناکافی بودن نشستند و من دیگر به آن‌ها نگاه نمی‌کنم؛ زیرا این را درک کرده‌ام که نگاه کردن به ذهن برای من دیگر ارزش ندارد و کمکی به من نمی‌کند.

از برای جان پاک نورپاش مه‌وشت
ای خداوند شمس دین، تا نشکنی آمال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-نورپاش: نوربخش، نورپاشنده
-مه‌وش: مانند ماه
-آمال: آرزوها، امیدها

از برای جان پاک نورپاش مه‌وشت:
به خاطر جان پاک نورپاشنده ماه‌صفت...
ای خداوند شمس دین، تا نشکنی آمال‌ها:
ای زندگی، ای کسی که در مرکز ما به صورت خورشید طلوع می‌کنی، ما دیگر فهمیده‌ایم که تنها آرزو و تمنای ما
زنده شدن به توست. مراقب باش این آمال و آرزوی ما را نشکنی. ناامیدمان نکن و به این فراق پایان بده.

از مَقالِ گوهرینِ بحرِ بی‌پایانِ تو
لعلِ گشته‌سنگ‌ها و مُلکِ گشته‌حال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-مقال: گفتار
-مُلکِ گشتن: در اختیار و تملک قرار گرفتن

از مَقالِ گوهرینِ بحرِ بی‌پایانِ تو: از گفتار یا دانش گهربار تو که به صورتِ حرفِ درآمدِ و از دریای بی‌پایانِ تو
بیرون می‌آید...

لعلِ گشته‌سنگ‌ها و مُلکِ گشته‌حال‌ها: دل‌های مثل سنگ تبدیل به حضور شده، حالتِ سختی و سنگ بودنشان
را از دست داده، فضا را گشوده و از جنس خداوند شده‌اند. احوال انسان که حالِ من‌ذهنی بود و در کنترل خودش
نبود، وقتی از جنس حضور شد صاحب، مالک و اختیاردار حالش شد، به‌طوری که حالش را خودش تعیین می‌کند.

نکته:

این بیت نشان می‌دهد کسانی که من‌ذهنی دارند حالشان مال خودشان و در کنترلشان نیست. پس اگر ما به همین ابیات مولانا توجه کنیم، می‌توانیم این دل مثل سنگ خودمان را نرم کنیم، به تدریج فضا باز شده، تمام وجود ما از همانیدگی‌ها آزاد شود و از جنس خدا شویم.

حال‌های کاملانی کآن وراي قال‌هاست
شرمسار از فرّ و تاب آن نوادر قال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-قال: گفتار، سخن
-فرّ: شکوه
-تاب: تابش و درخشش
-نوا: برگ، توشه
-نوادر: جمع نادره به معنی هرچیز کمیاب و ارزشمند

حال‌های کاملانی کآن وراي قال‌هاست:
حتی حال انسان‌های کاملی که به خدا زنده شده‌اند و وابسته به قیل و قال و فکرهای من‌ذهنی‌شان نیست...

شرمسار از فرّ و تابِ آن نوادر قال‌ها:
 از نوا و برکت حضور و طلوع خورشید زندگی، شرمسار بوده و تأثیر می‌گیرند. وقتی این نوا به قال درمی‌آید فقط یک حرف نیست، بلکه «فرّ و تاب» هم با آن همراه است. به بیانی دیگر کاملان هم می‌توانند از کسی که به درستی شمس تبریز درونش را دیده و ماهش کامل‌تر شده استفاده کنند. ولو این که واقعاً حالشان به قال بستگی ندارد اما وقتی همچنان مولانا را می‌خوانند عمیق‌تر می‌شوند.

نکته:

بعضی نسخه‌ها مصرع دوم را «نوادِر» نوشته‌اند. «نوادِر قال‌ها» یعنی قال‌هایی که مثل مولانا حرف می‌زنند، نادر هستند. همه نمی‌توانند مثل آن‌ها حرف بزنند؛ زیرا حرف‌های ایشان همراه با «فرّ و تاب» زندگی ست. بیت مولانا فقط حرف نیست. در درونتان یک چیز دیگری را بالا می‌آورد و نفوذ و اثر زیادی روی اقشار مختلف مردم دارد.

ذره‌های خاک هامون گر بیابد بوی او
هریکی عنقا شود تا برگشاید بال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-هامون: بیابان، صحرا
-عنقا: سیمرغ

«ذره‌های خاک هامون» یعنی انسان‌ها به صورت ذره که در دشت ذهن هستند.
«بوی او» منظور ارتعاش زندگی ست.

ذره‌های خاک هامون گر بیابد بوی او: انسان‌ها که در دشت بی آب و علف و خشکِ ذهن هستند اگر ارتعاش و بوی لطیف زندگی را حس کنند...
هریکی عنقا شود تا برگشاید بال‌ها: هر کدام از آن‌ها که قبل از این در من‌ذهنی همچون ذره هیچ و ناچیز بودند، اکنون همانند سیمرغی بال‌هایشان را می‌گشایند و از روی همانیدگی‌ها می‌پرند.

بال‌ها چون بر گشاید، در دو عالم ننگرد
گرد خَرگاه تو گردد واله اجمال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵
-خَرگاه: خیمه بزرگ، سراپرده
-واله: حیران
-اجمال: نیک کردن، زیبا گردانیدن

«خَرگاه» که به معنی سراپرده و چادر بزرگ است در این جا منظور فضای گشوده شده است. بال‌ها چون بر گشاید، در دو عالم ننگرد:

ای خداوند، اگر بال‌های انسان گشوده شود و شروع کند از روی همانیدگی‌ها بپرد، دیگر به دو عالمی که ذهن نشان می‌دهد، نگاه نمی‌کند. یکی عالم مادی و دیگری جهان معنوی که هر دو مربوط به من‌ذهنی و توهم بودند. گرد خَرگاه تو گردد واله اجمال‌ها:
چنین انسانی در حالتی که حیران و شیدای توست که چگونه او را تغییر می‌دهی و زیباتر، نیکوتر و خردمندتر می‌کنی، او فضای گشوده شده درونش را بزرگ‌تر و پروازش را بلندتر می‌کند.

دیده نقصان ما را خاک تبریز صفا
کحل بادا، تا بیابد زان بسی اکمالها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-نقصان: در اینجا ناقص و معیوب
-کحل: سرمه چشم
-بادا: باشد، الهی که بشود
-اکمال: کامل کردن، کمال بخشیدن

«دیده نقصان» منظور چشم و دید من ذهنی ماست. دیده نقصان ما را خاک تبریز صفا: پاکی و برکت خاک فضای گشوده شده و هشیاری خالص همچون سرمه چشمان نقص بین من ذهنی ما را پرنور می کند.
کحل بادا، تا بیابد زان بسی اکمالها: تا از این راه به کمالها برسیم و هشیاری مان از همانیدگیها آزاد شود.

نکته:

هرچه فضا گشوده تر و این وصال شدیدتر شود، هرچه به خداوند زنده تر شویم و هرچه ماه شمس تبریزی در مرکز ما بزرگ تر می شود ما کامل تر می شویم. کامل تر شدن مربوط به زیاد شدن همانیدگی ها و موفقیت های من ذهنی نیست.

چون که نورافشان کنی درگاه بخشش، روح را
خود چه پا دارد در آن دم رونق اعمالها؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

-پا داشتن: تاب داشتن، طاقت داشتن، توان داشتن

«درگاه بخشش» منظور فضای گشوده شده و خداوند است که رحمت اندر رحمت است.

چون که نورافشان کنی درگاه بخشش، روح را:

ای درگاه بخشش، ای خداوند، وقتی روح و هشیاری مرا نورافشان می کنی...

خود چه پا دارد در آن دم رونق اعمالها؟:

اعمال و رفتار من ذهنی من در مقابل رحمت تو چه ارزشی دارند؟ عمل کردن برحسب عقل جزوی و دیدن

برحسب چیزها در برابر نورافشانی زندگی چه ارزشی دارد؟ وقتی فضا باز می شود و خرد، عشق، برکت و فر

زندگی به فکر و عمل من می ریزد متوجه می شوم که این کجا و آن عمل کردن برحسب من ذهنی و دیدن

برحسب همانیدگی ها کجا؟!!

نکته:

شما باید آن قدر روی خودتان کار کنید که تمام فکرهای همانیده و اعمالی که به وسیله من ذهنی انجام می دادید، برای شخص شما بی ارزش شوند. اعمال مخربی مثل غیبت کردن، انتقاد کردن، اسرار کسی را فاش کردن و ریختن آبروی او برای بهتر دیده شدن دیگر در مقابل این دید و این روشنایی و پیشرفت و تکامل شما تاب و نیروی کافی ندارند.

خود همان بخشش که کردی بی خبر اندر نهان
می کند پنهان پنهان جمله افعالها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

خود همان بخشش که کردی بی خبر اندر نهان: خداوندا، وقتی که من فضا را باز کرده و فکرهای من ذهنی را رها
می کنم تو آن بخششی را که در نهان و بدون این که من از آن خبر داشته باشم...

می کند پنهان پنهان جمله افعالها:
پنهان پنهان بر تمام اعمال و رفتار من روا می داری و کمکم می کنی. این بخشش پنهان است ازین رو که من با
ذهنم نمی توانم آن را بینم و تشخیص دهم.

ناگهان بیضه شکافد، مرغِ معنی برپرد
تا هُما از سایهٔ آن مرغ گیرد فال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۴۵

-هُما: پرندهٔ اقبال

ناگهان بیضه شکافد، مرغِ معنی برپرد:
ناگهان پوستهٔ تخم مرغ ذهن می شکافد و مرغ حضور ما از داخلش بیرون می پَرد.

تا هُما از سایهٔ آن مرغ گیرد فال‌ها:
آن قدر این مرغ حضور ما برای زندگی باارزش است که پرندهٔ هما که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین پرندهٔ این جهانی است، از او یاد می گیرد و به او نگاه می کند که چگونه رشد کند.
هیچ مرغ این جهانی نمی تواند به پای آن برسد.

هم تو بنویس ای حُسام‌الدین و می‌خوان مدحِ او
تا به‌رغمِ غمِ بینی بر سعادت خال‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵

«حُسام‌الدین» به معنی شمشیر دین است.

هم تو بنویس ای حُسام‌الدین و می‌خوان مدحِ او:
ای شنونده، ای کسی که این‌ها را می‌خوانی، تو شمشیر دین هستی و می‌توانی همانیدگی‌ها را ببری. تو بنویس،
شکل خورشید حضورت را بکش و آن را از درونت بالا بیاور، فضا را باز کن، مدح خداوند را بخوان و بگذار او
حرف بزند.

تا به‌رغمِ غمِ بینی بر سعادت خال‌ها:

تا با وجود این که هنوز من‌ذهنی‌ات کاملاً از بین نرفته و با وجود غم‌ها، ترس‌ها و ناامیدی‌های آن، علائم
نیک‌بختی و اقبال را در خودت بینی.

گرچه دست‌افزارِ کارت شد ز دستت، باک نیست
 دست شمس‌الدین دهد مر پات را خلخال‌ها
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۵
 -دست‌افزار: ابزار دست
 -خلخال: حلقه‌ای فلزی که زنان برای زینت به میچ پا می‌انداختند.

«دست‌افزار» ما همین من‌ذهنی است.
 گرچه دست‌افزارِ کارت شد ز دستت، باک نیست:
 ای بیننده، اگرچه که من‌ذهنی از دستت رفته‌است، اما تو نترس!
 دست شمس‌الدین دهد مر پات را خلخال‌ها:
 زیرا شمس‌الدین، آفتاب و جلوه‌ خداوند، عملت را درست می‌کند و نشانه‌های او در تمام اعمال و رفتار و حتی راه
 رفتنت هم دیده خواهد شد. سلوک تو در این جهان علائمی از نور زندگی دارد و این فرّ و خرد ایزدی به تمام
 جنبه‌های وجود و زندگی‌ات می‌ریزد.

نکته:

شما نگران نباشید که اگر ذهن یا من ذهنی تان کوچک شد و الگوهای آن را رها کردید، شکست خورده‌اید! نه، شما کم نمی‌شوید، شکست هم نمی‌خورید، راه را درست می‌روید. اتفاقاً نباید خودتان را با مردم قیاس کنید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

